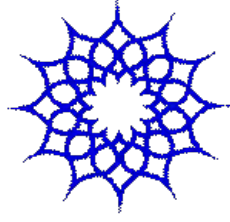


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مدیریت تحصیلات تکمیلی  
گروه فلسفه علم

(رساله دکتری فلسفه علم و فناوری)

« تأثیر بالقوه آراء گادامر بر روی فلسفه علوم انسانی »

استاد راهنما  
جناب آقای دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی

استاد مشاور  
جناب آقای دکتر قاسم پور حسن

پژوهشگر  
مهدی معین زاده

مهر ماه ۱۳۹۱



بر من فرض است سپاس از :

جناب آقای دکتر آیت الهی به پاسداشت راهنمایی های ارزشمندشان .

جناب آقای دکتر پور حسن که اشارات شان، رهگشائی ها کرد.

سرکار خانم جواهری، جناب آقای اصغری و جناب آقای ذوالفقاری که در امر تایپ و ویراستاری،

بی ریغ یاریم کردند.

## چکیده:

این رساله در پی آنست که نقشی از آن تاثیر که هرمنوتیک فلسفی گادامر، می تواند بر علوم انسانی بگذارد، تصویر کند. این تاثیر به گمان ما امری است بالقوه، آنچه از آراء گادامر که تاثیرشان بر علم انسانی محقق گردیده، همان آموزه بر سرزبانها افتاده‌ی امتزاج افقهاست و البته درکی نه چندان صائب از آن. گادامر، همانند بسیاری متفکرین دیگر - وبر، وینچ، تیلور، هابرماس، و ... - ناقد رویکرد پوزیتیویستی به علم انسانی است؛ رویکردی که شان این علم را دست یافتن به انتظام‌های حاکم بر حیات انسان، استخراج قوانین علی<sup>۱</sup> یا آماری<sup>۲</sup> از این انتظام‌ها و پیش‌بینی<sup>۳</sup> بر اساس این قوانین می‌شمرد. برغم چنین رویکردی که حقیقت در حوزه علم انسانی را از سنخ حقیقت علم طبیعی می‌داند و بر همین اساس، روش علم این را الگوی آن قرار می‌دهد، گادامر حقیقتی را که علم انسانی معطوف بدان است بکلی متفاوت از حقیقت علوم طبیعی تلقی می‌کند. او چنین حقیقتی - حقیقت غیر سوژکتیو - را در هنر می‌یابد و به این استلزام نیز گردن می‌نهد که حقیقت غیر سوژکتیو از دام هر گونه روشی می‌جهد. اما هنر نیز به زعم گادامر دچار همان سوژکتیویته‌ای شده بود که علم انسانی، و البته نقد قوه حکم کانت نقطه عطف سوژکتیوسازی حقیقت هنری بود. طرفه آنکه گادامر این کتاب کانت را بر علیه خود کانت قرائت می‌کند. بدین ترتیب که استدلالات کانت را بر می‌گیرد و با تعقیب آنها تا آخرین استلزاماتشان، مدلل می‌سازد که هنر شان معرفت بخشی و تضمن بر حقیقت دارد و البته این حقیقت، حقیقتی است از سنخی دیگر؛ حقیقت غیر سوژکتیو. تاریخ و هرمنوتیک رمانتیک دو عرصه دیگر بودند دارای این قابلیت بالقوه که الگوئی از آن سنخ حقیقت که گادامر علم انسانی را معطوف بدان می‌دانست، در آنها جسته آید. آنها نیز البته همچون هنر، معروض تعرض سوژکتیویته قرار گرفته بودند، به زعم گادامر به ترتیب توسط مکتب تاریخی آلمان و هرمنوتیک رمانتیک. گادامر با طرح «تاریخ تاثیر» بعنوان بدیل مکتب تاریخی در نگرش به تاریخ و نیز با پیش کشیدن هرمنوتیک فلسفی

<sup>1</sup> regularities

<sup>2</sup> Causal laws

<sup>3</sup> statistical

<sup>4</sup> prediction

بمثابه جایگزین هرمنوتیک رمانتیک، حقیقتِ دیگر از بند سوپژکتیویته رسته را در کارِ علم انسانی می‌کند.

هرمنوتیک فلسفی، بیش از آنکه علم یا فن باشد، فلسفه است. فلسفی بودن آن - که یکی از تجلیاتش عدم ارائه هرگونه معیار تمییز تفسیر درست بود- مانع می‌آید که همچون علم یا فن، رویکردی تجویزی به امور داشته باشد. گادامر خاصه در مقدمه بر چاپ دوم حقیقت و روش تاکید بلیغ و متواتر دارد بر اینکه در پی تاسیس علوم انسانی جدیدی نیست و حتی اصولاً با ایده تاسیس توافقی تدارد، به همین جهت این سوال رخ می‌نماید که آیا اساساً هرمنوتیک فلسفی گادامر می‌تواند بنیان چیزی همچون علم انسانی قرارگیرد؟ پاسخ ما به این سوال منفی است و تلاش خواهیم کرد آن را مدلل سازیم.

## فهرست مطالب:

۱	کلیات
۱۵	فصل اول: علوم انسانی؛ علوم اخلاقی، تاریخی، روحی
۱۶	۱-۱. مقدمه
۲۰	۲-۱ علم تاریخی
۲۱	۱-۲-۱ انگاره پیشرفت
۲۴	۲-۲-۱ دلتای و تاریخمندی ذاتی تجربه
۳۰	۳-۲-۱ ایده روح جمعی
۳۲	۳-۱ علم روحی
۴۴	۴-۱ علم اخلاقی
۵۷	۵-۱ علم غیر قانون بنیاد
۶۶	۶-۱ نتیجه
	فصل دوم: در باب غیر سوپژکتیو بودن حقیقت در علم انسانی (۱):
۶۸	امحاء سوپژکتیویته از طریق نقد زیبایی شناسی مدرن و تسری آن به علم انسانی
۶۹	۱-۲ مقدمه
۷۰	۲-۲ چهار مفهوم اومانستی
۷۳	۳-۲ نقد بر زیبایی شناسی و هنر کانتی و نسبت آن با حقیقت در علم انسانی
	۴-۲ مدلل ساختن تضمن هنر بر حقیقت غیر سوپژکتیو بعنوان الگوی حقیقت در علم انسانی از طریق
۷۶	تفسیر آراء کانت
۷۶	۱-۴-۲ زیبایی آزاد و وابسته

۷۷	۲-۴-۲ ایده آل زیبایی
۷۸	۳-۴-۲ زیبایی طبیعی و زیبایی هنری
۸۰	۴-۴-۲ مفهوم نبوغ، هنر نابغه
۸۲	۵-۲ مدل ساختن تضمن هنر بر حقیقت از طریق بحث سمبل و تمثیل
۸۵	۶-۲ مدل ساختن تضمن هنر بر حقیقت از طریق نقد هنر ناب
۸۹	۷-۲ تاثیرپذیری گادامر از هگل و هایدگر در بحث تضمن هنر بر حقیقت
۹۰	۸-۲ محور رابطه سوژه - اَبژه در هنر بعنوان الگوی حقیقت در علم انسانی
۹۵	۹-۲ حقیقت در هنر الگوی حقیقت در علم انسانی
۱۰۶	۱۰-۲ نتیجه گیری
	فصل سوم: در باب غیر سوژکتیو بودن حقیقت در علم انسانی (۲):
۱۰۸	امحاء سوژکتیویته از طریق نقد تاریخی گری و هرمنوتیک رمانتیک و تسری آن به علم انسانی
۱۰۹	۱-۳ مقدمه
۱۱۱	۲-۳ فردریش شلایرماخر موسس حقیقت سوژکتیو در هرمنوتیک
۱۲۳	۳-۳ مکتب تاریخی آلمان: سوژکتیویته در علوم تاریخی
۱۳۴	۴-۳ ویلهلم دیلتای: سوژکتیویته، بنیان علم انسانی
۱۵۳	۵-۳ نتیجه گیری
۱۵۵	فصل چهارم: تاریخ اثر گذار؛ مقوم علم انسانی
۱۵۶	۱-۴ مقدمه
۱۵۹	۲-۴ پیشداوری، حجیت، سنت
۱۸۶	۳-۴ اعتبار هرمنوتیکی فاصله تاریخی
۱۹۱	۴-۴ تاریخ تاثیر و علم انسانی
۲۰۵	۵-۴ مسئله کاربرد بمتابه بنیان علم انسانی



۲۲۸	۶-۴ مسئله زبان و جهان و نسبت آن با علم انسانی
۲۳۴	۷-۴ نتیجه گیری
۲۳۶	فصل پنجم: هرمنوتیک فلسفی و علوم انسانی
۲۳۷	۱-۵ مقدمه
۲۳۹	۲-۵ هایدگر نقطه عطف هرمنوتیک معرفت شناختی به هرمنوتیک هستی شناختی
۲۴۹	۳-۵ آیا می توان علمی انسانی بر اساس هرمنوتیک فلسفی بنا کرد؟
۲۷۲	۴-۵ افق پژوهش های آینده
۲۷۴	نتیجه گیری
۲۹۴	منابع فارسی
۲۹۶	منابع لاتین

فهرست اختصارها:

BT  
TM

Being and time  
Truth and method

# کلیات

## مقدمه:

مسئله «علوم انسانی» طی سال‌های اخیر محل تأملات بسیار در فضای فکری کشور بوده است. گاه در ظل مسئله کلان‌تری همچون «علم دینی» یا «علم سکولار» یا «علوم بومی» یا بدان اندیشیده شده و گاه ذیل عناوینی از قبیل علوم انسانی اسلامی، علوم انسانی بومی، اسلامی کردن (یا بومی کردن) علوم انسانی، ناکارآمدی علوم انسانی و... مستقیماً بدان پرداخته شده است. به اعتقاد ما این تأملات در چند مورد محدود با یکدیگر توافق دارند: اول آنکه عموماً توجه به مناقشه‌ای که قریب دو قرن در مغرب زمین بر سر چیستی علوم انسانی رفته است، ندارند. بی‌تردید هرگونه نظریه‌پردازی در باب علوم انسانی باید چنین مناقشاتی را مدنظر قرار دهد و عنایت داشته باشد که علوم انسانی شاخه‌ای از معرفت بشری است که تعین و تثبیتی مورد وفاق نه تنها درباره محتوا بلکه حتی در خصوص عنوان آن هم وجود ندارد. دوم آنکه این تأملات عموماً به نقد مألوف و معهودترین تلقی از علوم انسانی، یعنی پوزیتویسم که بنامهای دیگری همچون تلقی کنتی، طبیعت‌گرائی یا قیاسی - قانونی (D-N)<sup>۱</sup> نیز مشهور است، می‌پردازند. اقبال به روش تحقیق کیفی در علوم اجتماعی تائیدی بارز برای این مدعاست. چنانکه می‌دانیم این روش از نظریه‌های کنش متقابل نمادین، پدیدارشناسی،<sup>۳</sup> نظریه عمل متقابل<sup>۴</sup> و ... بهره می‌جوید (استراس - کوربین، ۱۳۸۵: ۹) و این نظریات از تلقی پوزیتویستی معرفت دورند. سوم آنکه این تأملات غالباً به هرمنوتیک فلسفی گادامر و اینکه بتوان بر چنین رویکردی، علمی انسانی

- 
1. Deductive-nomothetic
  2. Symbolic interaction
  3. phenomenology
  4. interactionism

مبتنی کرد به دیده تردید می‌نگرند. اندیشه گادامر بیشتر از حیث قول به تعدد تفاسیر، قرائت‌های متون دینی،<sup>۵</sup> یا از حیث نسبت آن با نقد ادبی و هنری مورد بحث قرار می‌گیرد تا استعداد آن برای ارائه و تفسیری از علوم انسانی. شاید یک دلیل این بی‌اعتنائی به تلقی گادامر از علوم انسانی آن باشد که هرمنوتیک فلسفی وی چنان عاری از حیثیت تجویزی است که مشکل بتوان ابتناء امری بر آن را به تصور آورد. گادامر خود در مقدمه‌ای که بر چاپ دوم «حقیقت و روش» نگاشت گفت که تجربه نافذ در علم انسانی از محدوده تجربه علمی بمعنای مألوف آن بیرون می‌افتد و به تجربه‌ای از آن سنخ که در فلسفه و هنر و حتی دین با آن مواجهیم، پهلو می‌زند (TM:XXi). چه تلقی افراطی از علوم انسانی مبتنی بر هرمنوتیک فلسفی - که علم انسانی را ایستادن در معرض تاریخ هنوز اثرگذار می‌داند و چه تلقی معتدل‌تر آن - که علم انسانی را عبارت از تفسیر سنت می‌شمرد کمتر رخصت بنیان‌گذاری چیزی بر خود می‌دهند و البته علوم انسانی را معروض تبدیل به هستی‌شناسی بنیادین می‌سازند.. اصحاب علوم انسانی که از طرفی مواجهه پوزیتویسم با انسان را نه در خور وی می‌یابند و از سوی دیگر هرمنوتیک فلسفی گادامر را متضمن استحاله این علوم می‌شمرند، متوجه رویکردهای هرمنوتیکی دیگری به علوم انسانی می‌شوند که کمتر با بنیانهای تاکنونی این علوم در می‌پیچد؛ رویکرد هرمنوتیکی دیلتای به علوم انسانی. ترجمه، دو جلد<sup>۷</sup> از مجموعه شش جلدی نوشته‌های اصلی دیلتای در شرایطی که بسیاری از متون فلسفی فیلسوفان طراز اول هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند نشانی از این عنایت نامتعارف به وی دارد خاصه آنکه خود مترجمان انگلیسی آثار او، نشرش را پیچیده و پر از تعقید می‌شمرند. به اعتقاد ما دیلتای خود از نتایجی که بصیرتهایی در باب تاریخ‌مندی ذاتی تجربه و ابتناء علوم انسانی بر تجربه حیات حاصل می‌شود، هراسید و این سبب جرح و تعدیل‌هایی به ضرر تاریخیت و فلسفه حیات و به نفع عینیت‌گرایی پوزیتویستی در اندیشه وی گردید. این راه حد وسط همانند بسیاری از طرق مشابه - هرچند به بهای عقیم کردن دو طیفی که راه، واسطه‌العقد آنها می‌گردد -

---

۵. مناقشاتی که بدنبال انتشار کتاب «هرمنوتیک کتاب و سنت» محمد مجتهد شبستری بوجود آید، نمونه‌ایست از اینگونه مباحث.

۶. کتابهایی چون «ساختار و تاویل متن» یا «حقیقت و زیبایی» بابک احمدی آراء گادامر را از این حیث مورد بررسی قرار می‌دهند.

۷. کتاب «مقدمه بر علوم انسانی» که مجلد اول و «تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی» که مجلد سوم مجموعه نوشته‌های اصلی دیلتای است، توسط آقای منوچهر صانعی دره‌بیدی به فارسی ترجمه و توسط انتشارات ققنوس به چاپ رسیده است.

این حسن را داراست که می‌توان اموری را به سلامت و عافیت بر آن بنا کرد. تغییر همراه با سلامت و عافیت در تلقی پوزیتویستی از علوم انسانی به گمان ما همان است که اصحاب تأمل در علوم انسانی در کشورمان غایت خود قرار داده‌اند. از همین رو هرمنوتیک معرفت‌شناختی ديلتای بیش از هرمنوتیک فلسفی گادامر مورد عنایت قرار گرفته است.

گادامر البته چنانکه به تصریح و در موضعی از مقدمه بر چاپ دوم حقیقت و روش و نیز در مقالات از کتاب هرمنوتیک فلسفی بدان پرداخته به هیچ روی منکر لزوم کار روشمند در حوزه علوم انسانی نیست. چنین بنظر می‌رسد که او کار روشمند در علوم انسانی را برازنده قامت همان جهان تکنولوژیکی می‌داند که هم این علوم و هم این روشها تعلق بدان دارند. علوم انسانی‌ای که پدیدارهای مربوط به انسان را در قالب انتظام‌ها و روابط علی و آماری می‌آورد از ملزومات جهان تکنولوژیک یعنی جهانی است که فراهم آورنده‌ی آن بیش از همه چیز داعیه دستکاری و تغییر است. چنین علم و عالمی در خود هم‌دیگرند. نزد گادامر نیز همچون هایدگر انکاری نسبت به علم رویکرد تکنولوژیک به عالم و علم حاصل از این رویکرد نمی‌توان یافت. گادامر البته ضمن برسمیت شناختن کار روشمندی که در حوزه علوم انسانی جهت نیل به مقاصدی معین انجام می‌پذیرد، معتقد است که فهم - چه در حوزه علم طبیعی، چه علم انسانی - امری ذاتاً گریزان از روش است.

در این نوشتار ما در پی بررسی تاثیر بالقوه آراء گادامر روی فلسفه علوم انسانی بوده‌ایم و بر لفظ بالقوه تاکید داریم. برغم آنکه هر کتابی ولو در سطح عمومی و نه چندان تخصصی که درباره فلسفه علوم انسانی به تحریر درآمده، موضعی را به گادامر و هرمنوتیک او اختصاص داده است، لیکن به اعتقاد ما تاثیر بالفعل اندیشه گادامر بر علوم انسانی ناچیز بوده است.

از این تاثیر بالفعل ناچیز نیز بخشی مولود کثر فهمی‌هائی از مفاهیم مطرح شده توسط وی بوده. فی‌المثل از آموزه‌هائی همچون گفتگو، افق، امتزاج افقها، دیالکتیکی بودن ذاتی حقیقت و... بیشتر برای طرح علوم انسانی در بستر چند فرهنگی استفاده شده است. مثلاً چارلز تیلور می‌نویسد:

«مفهوم افق و امتزاج افق‌ها نشانگر آنست که «علم» ما به دیگر زمانها و دیگر مردمان وابسته به موقعیت و وضعیتی که ما خود در آن واقعیم.... این بدان معناست که ما نباید نحوه بودن خود را، تنها

نحوه بودن «طبیعی» بدانیم (Taylor, 2002: 132). تیلور مفهوم افق گادامر را به مفهوم «بازی زبانی» ویتگنشتاین نزدیک می‌سازد و از تفاوت‌های اساسی آنها غفلت می‌ورزد. به این تفاوت‌ها در فصل چهارم نوشتار حاضر خواهیم پرداخت. فی‌الجمله از آموزه‌های گادامر عموماً برای طرح علم انسانی‌ای مبتنی بر نسبیت فرهنگی استفاده شده است.

با هر معیاری که به مسئله نظر شود، گادامر را باید در عداد فیلسوفانی محسوب داشت که «علوم انسانی» محل و محمل تاملات گسترده‌شان بوده است. کمتر کتابی - نگاشته شده در باب فلسفه علوم انسانی - می‌توان یافت که ذیل عناوینی چون مکتب تفهومی، رویکرد هرمنوتیکی، رویکرد تاریخی و ... بحثی مشبع به وی اختصاص داده نشده باشد. گادامر هر چند آرائی بدیع و بی‌سابقه در این عرصه ارائه می‌دهد اما علوم انسانی و فلسفه‌ی آن دلمشغولی اصلی او نبوده و وی ذیل مسئله‌ای بزرگتر همچون هرمنوتیک و بالاتر از آن فلسفه بمعنی اخص آن، معطوف علوم انسانی می‌گردد.

گادامر ناقد رویکرد پوزیتیویستی به علوم انسانی است اما این حقیقت را هرگز نمی‌توان وجه اصلی و ممیزه تلقی او از این علوم شمرد چنانکه اندیشمندان و نحله‌های فکری دیگری نیز در این نقد با او همداستان بوده‌اند: دیلتای، نئوویتگنشتاینی‌ها (وینچ، تیلور و ...)، هابرماس و ... . مشخصه اصلی تفکر او در باره علوم انسانی حتی ابتداء این علوم بر هرمنوتیک نیز نیست - این همان کاری است که دیلتای نزدیک قرن پیش از وی بدان اهتمام ورزیده بود. خصیصه بنیادین درنگ گادامر در علوم انسانی ابتداء آن بر هرمنوتیک فلسفی است. هرمنوتیک فلسفی که به اعتقاد ما همان فلسفه هرمنوتیکی هم هست، مشیر است به این معنا که فلسفه اساساً چیزی جز تفسیر نیست. این رویکردی بود که هایدگر متاخر نیز در بازپسین مراحل تفکر خود هر چه بیشتر بدان گرائید. شاید اشاره‌ای بسیار مجمل به وجه افتراق هرمنوتیک فلسفی با نظریه هرمنوتیکی از یکسو و هرمنوتیک رهائی‌بخش هابرماس از سوی دیگر تصویری کلی از این موضع فکری بدست دهد. نظریه هرمنوتیکی که ای. دی. هیرش از منادیان آن بود در پی یافتن معیارهای عینی و بین‌الذهانی است که تمییز تفسیر معتبر از نامعتبر به مدد آن‌ها ممکن گردد. هرمنوتیک فلسفی اصولاً عنایتی به مسئله اعتبار در تفسیر ندارد و در پی فهم خود پدیدار فهم

است. از سوی دیگر هرمنوتیک فلسفی به سبب قول به اندراج ذاتی کاربرد در فهم، آشکارا تأکیدی بر کاربرد فهم ندارد و این البته در حالی است که رهایی بخشی جزء لاینفکی از هرمنوتیک هابرماس است. گادامر را می توان ملتقای سه جریان فکری شمرد. یک جریان، جریان فلسفه محض است. فیلسوفانی چون افلاطون، ارسطو، کانت، هگل و هایدگر در تکوین افکار و آراء وی موثر افتاده اند. گادامر، تأکید بر گفتگو و قول به ذات دیالکتیکی حقیقت را از افلاطون دارد، مفهوم فرونسیس را که از اساسی ترین ارکان تفکر اوست از ارسطو. وی با اینکه به نقد زیبایی شناسی کانت می پردازد و حتی سوژکتیو شدن هنر و زیبایی شناسی را عاملی در جهت استتار حقیقت علوم انسانی می شمرد لیکن توان گفت که به یک معنا فیلسوفی کانتی نیز هست چرا که او در هر حال مساعی خود را مصروف فهم می کند و این در راستای همان طرح کانتی است. معنائی از تاریخت و منفی بودن ذاتی تجربه را - که از نقاط عطف اندیشه اوست - گادامر از هگل گرفته است. اما در باب هایدگر و امرداری گادامر به او جا به جا در آراءش هویدا است. تضمن هنر بر حقیقت، تقویم فهم به پیش فهم و مهمتر از همه عین وجود شمردن فهم تنها اندکی از بسیار موارد بصیرت های هایدگراند که در اندیشه گادامر مجال بروز و ظهور یافته اند.

از دیگر سو گادامر یک هرمنوتیسین است و وارث جریان هرمنوتیکی. جریانی که خود وی در حقیقت و روش با ارائه تفسیری از تاریخ آن، نمونه ای از مطالعه تاریخی مزعوم خویش و بالاتر از آن مصداقی از فحوای علوم انسانی را پیش می کشد. هرمنوتیک رمانتیک که شلایرماخر چهره برجسته آن بود و با دیلتای مبنای علوم انسانی نیز قرار گرفت، مورد نقد گادامر قرار می گیرد. این نقد عمدتاً حول دو محور تقرر معنا در نیت مولف یا عامل تاریخی و امکان بازسازی این نیت یا شرایط تاریخی می چرخد. گادامر در اینکه هرمنوتیک از عرصه معرفت شناسی به عرصه هستی شناسی معطوف گردد، پیرو هایدگر است. هایدگر پرسش بنیادین - پرسش از هستی - را به تحلیل ساختار بنیادین دازاین یعنی هستنده ای که فهمی از هستی دارد، فروکاست. تحلیل دازاین نیز متعاقب آن هرمنوتیک دازاین نامیده شد. بدین ترتیب، هرمنوتیک به عرصه پرسش بنیادین از هستی اندر آمد. ادامه هرمنوتیک

هستی‌شناسانه هایدگر، هرمنوتیک فلسفی گادامر است. البته این هرمنوتیک نیز بنوبه خود ملهم هرمنوتیسین‌هائی - مشهورترین آن‌ها پل ریکور - قرار گرفت.

گادامر را فیلسوف علم انسانی هم می‌توان تلقی کرد. از این حیث او خلف دیلتای است و پیرو عزم وی جهت ابتناء علم انسانی (یا به تعبیر محبوب دیلتای، علم روحی) بر هرمنوتیک. تاملات گادامر در باره علم انسانی در واقع ادامه تلاشی بود که دیلتای برای استقلال این علم از علم طبیعی و افتراق بین فهم<sup>۸</sup> و تبیین<sup>۹</sup> مصروف می‌داشت. گادامر با دیلتای و حتی ماکس وبر و وینچ در این دقیقه هم‌نوا بود که افعال آدمی بر خلاف پدیده‌های طبیعی دارای معنا هستند و لذا متعلق فهم قرار می‌گیرند و نه تبیین. تاملات گادامر در باره علوم انسانی را بیشتر در کتاب حقیقت و روش می‌توان یافت. هر چند درک درست این تاملات در گرو مطالعه کتابهای دیگری چون هرمنوتیک فلسفی، دیالکتیک هگل، عقل در عصر علم و ... است. از دیگر سو استخراج نظریه‌ای منسجم در باب علوم انسانی از خلال انبوه تاملات تاریخی، فلسفی، اتیمولوژیک، ادبی و ... به هیچ روی سهل نیست.

آنچه بنظر ما پیش از همه چیز ممد کشف آراء گادامر درباره علوم انسانی است، ایضاح عناوینی است که مترادف با علوم انسانی بکاررفته‌اند. از منظر گادامر علوم انسانی علمی تاریخی، اخلاقی و روحی هستند. از طرف دیگر این اصطلاحات جملگی برای اشاره به آنچه امروزه عموماً علوم انسانی خوانده می‌شود، بکاررفته‌اند. در فصل اول به جستجوی چرایی اطلاق این عناوین بر علوم انسانی پرداخته‌ایم. از آنجا که این تعبیر هر یک نشان‌دهنده جنبه‌ای از تلقی گادامر این علوم نیز هست، به گمان ما آغاز کلام با ایضاح این اصطلاحات مدخلی نیکو برای درک آراء گادامر در باره علوم انسانی باید بوده‌باشد. فصل یکم از همین رو به ایضاح این عناوین می‌کوشد.

ما رهیافت گادامر به علوم انسانی را چنین درک کرده‌ایم: برای درک چیستی این علوم ابتدا باید دانست از آنجا که سوژه این علوم خود ابژه آن نیز هست و از سوی دیگر انسان موجودی ذاتاً مشروط به شرائطی از جمله تاریخمندی است، استعلای او از این شرائط و کسب معرفتی استعلائی در باره او

---

<sup>8</sup> Verstehen=understanding

<sup>9</sup>explanation



ناممکن است. لذا حقیقتی که علوم انسانی در پی کشف ستر از آنست حقیقتی مبتنی بر دوگانه سوژه-ابژه نیست و حقیقت از سنخ دیگر غایت قصوای علوم انسانی است. به همین جهت گادامر در پی امحاء سوژکتیویته بر می آید. نقد زیبایی‌شناسی مدرن که به اعتقاد گادامر، کانت و کتاب نقد قوه حکم وی نقطه عطفی در تکوین آن است یکی از محمل‌هایی است که گادامر در آن می‌تواند به نقد رابطه سوژه-ابژه پردازد و البته تصویر و تصویری از معرفتی غیر مبتنی بر این رابطه ارائه دهد. بعلاوه گادامر همواره در پی یافتن حوزه‌هایی است که در آن‌ها حقیقت الزاماً در قالب روش یافت نمی‌شود و مسلماً هنر و زیبایی‌شناسی یکی از این عرصه‌هاست. فصل دوم این نوشتار به همین اعتبار است که به امحاء سوژکتیویته از طریق نقد زیبایی‌شناسی مدرن اختصاص یافته‌است.

فصل سوم غایتی ذووجهین را منظور می‌دارد؛ تاریخی از هرمنوتیک ارائه می‌شود و در خلال آن گادامر هم به نقد تاریخی‌گری و هرمنوتیک رمانتیک- که هر دو نمودهای معرفت مبتنی بر دوگانه سوژه-ابژه اند - می‌پردازد و هم نمونه‌ای از یک روایت تاریخی را ارائه می‌دهد که احتمالاً نوعنمون تاریخ و بل همه علوم تاریخی (علوم انسانی) مورد نظر اوست. اینجا هم البته از عرصه‌هایی است که حقیقت بی آنکه لزوماً در قالب روشی افتد قابل رهگیری است.

واقع آنست که محوری‌ترین آموزه گادامر که موضع تاریخی، هنری و هرمنوتیکی او را به ترتیب از تاریخی‌گری مکتب تاریخی، هنر سوژکتیو کانتی و هرمنوتیک رمانتیک افتراق می‌دهد، آموزه تاریخ تاثیر است. برای فهم این مفهوم باید تاملات گادامر در باره نقش پیشداوری در فهم، اعتبار سنت، نقش هرمنوتیکی فاصله تاریخی، مسئله کاربرد و ... را مورد مذاقه قرارداد. با در نظر گرفتن این تاملات که موضوع فصل چهارم است ما به آستانه هرمنوتیک فلسفی گادامر و رابطه آن با علوم انسانی می‌رسیم. پیشداوری- درست در جهت خلاف آنچه روشنگری مدعی آن بود- از منظر گادامر مقوم فهم است و بدون آن فهمی ممکن نیست. پیشداوری‌ها از طریق سنتی که ما در آن زیسته‌ایم و به تعبیری بدان تعلق داریم به ما می‌رسند. سنت از نظر گادامر فی‌نفسه حائز حجیت است چرا که امور غیر حقیقی در سیر تاریخ زدوده می‌شوند و تنها آنچه تلاثمی با وجود آدمی دارد به شکل سنت به حیات خود ادامه می‌دهد. لذا تاریخ نقش زداینده امور غیر حقیقی را دارد. فاصله تاریخی ممد فهم است نه مانع آن. هر

چه فاصله زمانی ما از واقعه‌ای تاریخی بیشتر باشد، امور عَرَضی آن بیشتر زدوده می‌شوند و آنچه بر جا می‌ماند، به حقیقت نزدیکتر است. تبیین تاریخی یک واقعه چیزی جز بررسی تاریخ تاثیر آن واقعه نیست. تاریخ تاثیر دسترسی به واقعه‌ی فی‌نفسه را جدای از تاثیراتی که بر ما نهاده ناممکن می‌سازد. پس سودای بازسازی شرائط تاریخی که تاریخی‌گری در دماغ می‌پرورد، سودائی است خام. معنای واقعه تاریخی را در اثرات آن باید جست همچنانکه معنای متن را در تفاسیر آن.

از سوی دیگر ما خود محصول تاریخ تاثیر هستیم. تناهی آگاهی آدمی اقتضای آن دارد که وی هرگز نتواند از شرائط تاریخی و سنت خود استعلا جوید و سنت و تاریخ را ابژه‌گردانی کند. آن آگاهی‌ای که قرار است به مطالعه تاریخ پردازد، خود معروض تغییرات و تحولات تاریخی است. در عین حال تاریخ نیز معروض تاثیری است که آگاهی تاریخی بر آن می‌نهد. این طفره‌روی تمام عناصر مطالعه انسان سبب می‌گردد که علم تاریخی و انسان هرگز تشکیل دوگانه ابژه-سوژه ندهند. گادامر که در کنه تاملاتش در باره علوم انسانی، در حقیقت فهم پدیدار فهم را منظور دارد طبعاً این پدیدار را به شکل تفسیر سنت تلقی می‌کند. هایدگر می‌گفت که دازاین عین فهم است. او همواره از قبل خود را پرتاب شده در وضعیتی می‌یابد. دازاین این وضعیت را فهم کنان، وجود دارد یعنی وجود او عین فهم این وضعیت است. از آنجا که بین دازاین و وضعیت، چنان رابطه دوسویه‌ای هست که هر یک مقوم دیگری است این رابطه بصورت دوگانه سوژه-ابژه درآمدنی نیست. ربطی دوری، از سنخ دوری هرمنوتیکی بین این دو برقرار است. موقعیت رابطه دازاین و وضعیتی که او در آن پرتاب‌شده، موقعیتی از همین رو هرمنوتیکی است. پس وجود دازاین که چیزی جز فهم نیست، همان تفسیر وضعیتی است که همواره از قبل خود را پرتاب‌شده در آن می‌یابد.

تمام این عناصر در اندیشه گادامر نیز قابل رهگیری است. پرتاب‌شدگی انسان برای گادامر، پرتاب‌شدگی در سنت است. انسان سنت خود را فهم کنان می‌زید. فهم انسان که علم انسانی خود را متکفل آن ساخته، فهم سنت است. علم انسانی چیزی نیست مگر فهم سنت. موقعیت هرمنوتیکی به اعتقاد گادامر متضمن عنصری است که در هرگونه تجربه آدمی از جمله تجربه مواجهه با سنت و تفسیر آن به چشم می‌آید؛ عنصر کاربرد. گادامر هنگامیکه از مفهوم فرونسیس نزد ارسطو سخن

می‌گوید؛ نخستین علائم نضج‌گیری علم انسانی را در اخلاق نیکوماخوس می‌جوید. غایت اخلاق در این کتاب برغم آنچه افلاطون می‌گفت نیل به گزاره‌ای عمومی در باره چیستی خیر نیست، بلکه خوب زیستن است که آنهم عبارت است تشخیص چگونگی عمل کردن در وضعیتی خاص و جزئی. افلاطون بر آن بود که پس از نیل به گزاره کلی در باره خیر از طریق نظورری کافی است آن کلی بر مورد جزئی‌ای که آدمی با آن مواجه است، حمل گردد. رابطه بین وضعیت جزئی‌ای که انسان واقعاً با آن روبروست از یکسو و قاعده اخلاقی از سوی دیگر برای ارسطو بسیار انضمامی‌تر از آن بود که افلاطون مطرح می‌کرد. اصالت در اخلاق ارسطو با وضعیت جزئی است. آنچه عمل را از آدمی طلب می‌کند، همین وضعیت است و البته چنین وضعیتی چند و چون عمل را با نگاهی به اصل راهنمای اخلاقی رقم می‌زند. ارسطو این عمل در وضعیت جزئی در پرتو راهنمایی قاعده اخلاقی را لب اخلاق، حکمت عملی (فرونسیس) و مفهوم کاربرد می‌شمرد. هر جا تنشی باشد، کاربرد بهترین معرف کیفیت رابطه بین دو سوی تنش است. در تفسیر متن، تنشی هست بین پیش فهمی که مفسر از متن دارد (انتظار مفسر از متن) و آنچه مفسر نقداً در متن می‌یابد. در تفسیر متن مقدس، تنشی هست بین نص متن و وضعیت جزئی‌ای که تکلیف آدمی را متن جویا می‌شود. در مطالعه تاریخ، تنشی هست بین پرسش کنونی - که از منظر آن به تاریخ نظر می‌شود- و واقعه‌ای واقع در گذشته. در حقوق (هرمنوتیک حقوقی) تنشی هست بین قانون و مورد جزئی‌ای که قانون می‌باید بر آن جاری شود و ... این است که گادامر مسئله کاربرد را مسئله کانونی هرمنوتیک می‌شمرد. کاربرد ذاتاً در فهم مندرج است. اساساً هر فهمی، کاربرد است.

ارسطو تشخیص داده بود که علاوه بر عالم طبیعت، عرصه دیگری نیز هست که ناموس آن کاربرد است. این عرصه همان عرصه اخلاق است و حکمت عملی. عرصه علوم انسانی به تعبیر کنونی. فهم سنت - که گادامر علم انسانی را عبارت از همان می‌داند- متضمن عنصر کاربرد است و به همین لحاظ نسبت انسان با سنتی که آن را می‌فهمد نسبتی هرمنوتیکی است. گادامر به صراحت موقعیت اخلاقی ارسطو را که متضمن عنصر کاربرد بود معادل موقعیت هرمنوتیکی کنونی می‌داند. علم انسانی - که

ارسطو با اصطلاحاتی چون اخلاق و حکمت عملی بدان اشاره می‌کرد- اکنون عبارت است از برقراری نسبت هرمنوتیکی با سنت یعنی تفسیر سنت که از منظر گادامر معنای فهم سنت را می‌دهد.

هرمنوتیک گادامر - هرمنوتیک فلسفی- در پی ارائه معیار اعتبار تفسیرها نیست. در پی رهائی بخشی آدمیان هم نیست. تنها در پی فهم است بی هیچ داعیه تغییری. گادامر اساساً داعیه تغییر را از طریق نقد/یده برساختن به چالش می‌کشد. آیا بر مبنای چنین هرمنوتیکی، علمی قابل تاسیس است. علم مادام که علم است سودای تغییر دارد. سودای دستکاری و تغییر بقول هایدگر تقدم وجودی بر علم دارد. پس آیا از هرمنوتیک فلسفی- که فهم را عین کاربرد می‌شمارد- علمی برآمدنی است؟ پاسخ به این سوال محتوای فصل بازپسین این نوشتار را رقم می‌زند.

### پیشینه‌ی تحقیق

همانطور که ذکر آن رفت، آراء گادامر بیشتر از حیث شان هرمنوتیکی مورد عنایت و بحث قرار گرفته‌اند تا از حیث تلقی خاصی که از علوم انسانی عرضه می‌دارند. دلیل این امر افزون بر آنچه گفتیم- تضمن احتمالی آنها بر استحاله علوم انسانی- این نیز می‌تواند باشد که استخراج تلقی‌ای شفاف از بین انبوه ملاحظات تاریخی و اتیمولوژیک و هنری و... از آثار مشکل او، کار را بر محقق دو چندان دشوار می‌سازد. مع الوصف آثاری در این زمینه می‌توان یافت.

- کتاب هرمنوتیک و علوم انسانی اثر پل ریکور<sup>۱</sup> علیرغم اینکه به تفصیل به آراء گادامر

نپرداخته، به اعتقاد ما بهترین مرجع در این زمینه است.

- کتاب هرمنوتیک و علوم اجتماعی زیگموند بوومن<sup>۲</sup> تحقیقی است که قسمتی از آن

به آموزه امتزاج افق‌های گادامر و نقش آن در علوم اجتماعی می‌ژردازد. تحقیق از مایه فلسفی عمیقی برخوردار نیست.

- مقاله گادامر و علوم انسانی از چارلز تیلور<sup>۲</sup> امهات آراء گادامر در براره علوم انسانی

را شامل است اما وی از منظری نئوویتگنشتاینی به مسئله نظر افکنده و چنانکه پیداست به

<sup>۱</sup> بر تیلور، شا... اشلا... شش... شش... شش... شش... شش... شش... شش... شش... شش... شش... ع.د.

<sup>1</sup> Bauman,Z.(1978).*Hermeneutics and Social Science*.London:Hutchinson.

تفاوت بنیادین موضع گادامر با موضعی که ناظر بر امکان بازسازی فرهنگ‌های دیگر است، توجه نداشته. بطور کلی بیشتر تحقیقات در باره تلقی گادامر از علوم انسانی، از منظری مدافع چند فرهنگی به مسئله نگریسته‌اند و آموزه امتزاج افق‌های وی را محملی ساخته‌اند برای طرح امکان نزدیکی فرهنگ‌ها به یکدیگر.

- خود گادامر با عنوان *هرمنوتیک و علوم انسانی*<sup>۲</sup> وجود دارد. مشخصه این مقاله آنست که اگر در حقیقت و روش، اخلاق ارسطو بعنوان نخستین مرحله نضج‌گیری علم انسانی بشمار آمده‌بود، اینجا سیاست ارسطو نیز بدان ملحق می‌گردد. مقاله صرفاً برای کسانی قابل استفاده است که با تاملات گادامر در حقیقت و روش آشنائی کافی داشته باشند.

- کتاب *مقدمه‌ای بر هرمنوتیک فلسفی* تالیف جین گروندین<sup>۴</sup> تاملی عالی در باب هرمنوتیک فلسفی است که هر چند مستقیماً به علوم انسانی نمی‌پردازد، درنگ‌های گاه به گاه آن در این زمینه بسیار مفید است.

## فرضیه و سوالات تحقیق

### فرضیه:

گادامر علوم انسانی را به عمیق‌ترین وجهی دچار تحول می‌کند. او حتی حقیقتی را نیز که این علوم در پی آن هستند از روی الگوی حقیقت هنری و حقیقتی که تاریخ و هرمنوتیک - با تلقی‌ای که خود از آن‌ها دارد، تصویر می‌کند؛ حقیقت غیر مبتنی بر دوگانه سوژه-ابژه. در عرصه هرمنوتیک چنین

---

<sup>2</sup> Taylor, C. (2002). *Gadamer on Human Sciences* in *Cambridge Companion to Gadamer*. Cambridge University Press.

<sup>3</sup> Gadamer, H. G. (1975). *Hermeneutics and Human Sciences in Philosophy and social Criticism*. 1975(2). Pp307-316.

<sup>4</sup> Grondin, J. (1996). *Introduction to Philosophical Hermeneutics*, Trans. Joel Weinsheimer. New Haven: Yale University Press.

حقیقتی وی را به هرمنوتیک فلسفی رهنمون می‌سازد فلذا مساعی گادامر مصروف ابتناء علوم انسانی بر بنیاد هرمنوتیک فلسفی می‌گردد. به اعتقاد ما چنین ابتدائی به استحاله علوم انسانی می‌انجامد.

### سوالات تحقیق:

۱. حقیقت هنری و زیباشناسانه چگونه الگوی حقیقت علوم انسانی قرار می‌گیرد؟
۲. تاریخ و هرمنوتیک اگر به گونه‌ای گادامری فهم شوند، چگونه حقیقتی غیر سوپژکتیو را که وی الگوی حقیقت در علوم انسانی می‌سازد، غایت قرار می‌دهند؟
۳. وجه مشخصاً فلسفی هرمنوتیک فلسفی چیست؟
۴. گادامر چگونه علم انسانی را بر هرمنوتیک فلسفی بنا می‌کند؟
۵. علم انسانی موسس بر هرمنوتیک فلسفی همچنان علم باقی می‌ماند؟

### گزارشی بس کوتاه از یک زندگی بسیار طولانی

هانس گئورگ گادامر که همزاد قرن بیستم میلادی است، تمام طول این قرن پر التهاب را - دو سالی هم بیش- زیست. او در ماربورگ آلمان زاده شد. پدرش استاد شیمی داروئی بود و رئیس دانشکده شیمی دانشگاه ماربورگ. گروندین معتقد است که پشتکاری پولادین - میراث پدر- و ذوق شعری و حس دینی - مرده ریگ مادر- زاد راه او در سفر دراز عمرش بوده‌اند (Grondin, 2003: 21). گادامر بر خلاف ویتگنشتاین که در جنگ اول شرکتی فعال داشت، در هر دو جنگ عالمگیر بدلیل وضعیت جسمانی، معاف از خدمت شد. تحصیل فلسفه را نزد نئوکانتی‌های ماربورگ چون ناتروپ و هارتمن پی گرفت. به اعتقاد ما او تا آخر عمر از پروژه کانتی فهم معرفت، فارغ نشد.

سپس به فرایبورگ رفت و زیر نظر هایدگر- که آن زمان هنوز دانشگاهی جوانی بودو به مقام استادی نرسیده- شروع به خواندن فلسفه کرد. او با گذشت زمان هر چه بیشتر به هایدگر نزدیک می‌شد. وقتی هایدگر کرسی‌ای در دانشگاه ماربورگ بدست آورد، گادامر هم بدنبال او رفت و یکی از